

خوی استکباری و راهکارهای مقابله با آن از نگاه قرآن و نهج البلاغه

علی عباس گودرزی^۱

حسین مرادی زنجانی^۲

محمد شریفانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۴، صفحه ۸۲ تا ۱۰۱ (مقاله پژوهشی)

چکیده

استکبار رذیله‌ای اخلاقی و اجتماعی است که ریشه برخی رذائل همچون ظلم، عصبیان و طغیان است. این موضوع از دو وجه فردی (به‌عنوان رذیله‌ای نفسانی) با عبارات «کبر» و «تکبر» و وجه اجتماعی آن (به‌عنوان آفتی حاکمیتی) با عبارت «استکبار» مطرح شده است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، پدیده‌ی استکبار قدمتی دیرینه، به اندازه‌ی عمر بشر بر روی زمین تا عصر حاضر داشته و گستره‌ی آن نیز هم‌ی اقشار و آحاد جامعه انسانی از صدر تا ذیل را در بر می‌گیرد. وجود زمینه‌ها و آمادگی‌های فردی در ابتلای افراد به خوی استکباری بسیار مؤثر است و عوامل مختلف اجتماعی، اقلیمی و فرهنگی نیز در تشدید و تقویت آن نقشی قابل توجه دارد. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از رذائل اخلاقی به اندازه‌ی این رذیله، از نظر سابقه‌ی تاریخی و فراگیری آن، جامعه‌ی بشری را تحت تأثیر قرار نداده است. بنا بر این، آموزش فضائل و رذائل اخلاقی، معرفی اسوه‌های عملی تواضع و تبیین تبعات خوی استکباری می‌تواند از راهکارهای مقابله با ایجاد و رشد این روحیه در افراد محسوب شود.

کلیدواژه‌ها: استکبار، مستکبر، خوی استکباری، قرآن، نهج البلاغه.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران:

goodarzia462@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران (نویسنده مسئول):

hmoradiz@yahoo.co

۳. دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران: sharifani4@yahoo.com

درآمد

عبارات استکبار و مستکبر، از عبارات نسبتاً پرتکرار در قرآن کریم و نهج البلاغه است و با توجه به نقش محوری آن‌ها، می‌توان گفت که بسیاری از صفات زشت انسانی و نارسایی‌های اجتماعی از آن دو نشأت می‌گیرد. سرآغاز اشاره قرآنی این عبارات به هنگام خلقت آدم، در مورد ابلیس بوده است آنگاه که خداوند پس از آفرینش انسان و دمیدن از روح خود در او، به فرشتگان فرمود تا آدم را سجده کنند: **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ۖ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** (بقره: ۳۴)

هم‌او بود که با سرپیچی از فرمان الهی به بیان حضرت امیر(ع) اساس عصبیت و استکبار را بنا نهاد: **الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ**. (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲). داستان استکبار ابلیس بسیار عبرت‌آموز و هشداردهنده است و پیامدهای سوء استکبار در طول تاریخ بشر به‌عنوان مانعی بزرگ بر سر راه تعالیم انبیای الهی و مصلحان اجتماعی رخ نموده است. برای مهار آثار ویرانگر این پدیده در جامعه، اولین قدم، تبیین ابعاد منفی این خصیصه و آموزش سجایای اخلاقی متضاد با آن است تا مردم و زمامداران، آن را به‌عنوان منکری ضد ارزش بشناسند. اگر این مرحله به‌خوبی پیش رود و شناخت نسبی حاصل شود گام‌های بعدی آسان‌تر خواهد بود.

طرح مسأله

این پژوهش به دنبال آن است که به پرسشهای ذیل پاسخ دهد:

- عمق تاریخی و گستره‌ی فراگیری خوی استکباری نسبت به سایر رذائل اخلاقی به چه میزان

است؟

- زمینه‌های فردی و عوامل اجتماعی، چه نقشی در ایجاد خوی استکباری افراد و تشدید آن

دارند؟

- شیوه‌های پیشگیری و درمان خوی استکباری در افراد و نیز مقابله با منش استکباری در جامعه

کدام است؟

در این پژوهش پس از ذکر مقدماتی به پرسش‌های فوق در چند بخش پاسخ داده شده است.

۱. مفهوم‌شناسی واژه‌های استکبار و مستکبر

فراهیدی در کتاب العین می‌گوید: واژه «استکبار» از باب استفعال و از ریشه «ک.ب.ر» به معنای «عظمت و بزرگی قدر» است. (فراهیدی، ۱۴۰۸.ق، جلد ۵ ص ۳۶۱) راغب در مفردات می‌گوید: «استکبار» از ماده‌ی «کبر» به معنای اظهار بزرگی و برتری‌جویی است و در اصطلاح، حالتی ناشی از

«اعجاب نفس و احساس خودبرتر بینی» است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶.ق، ص ۶۹۷)

۲. پیشینه و سیر تاریخی استکبارورزی

پدیده‌ی استکبار، قدمتی فراتر از عمر بشر دارد و به قبل از خلقت انسان بازمی‌گردد. نقل مستقیم تاریخی داستان استکبار ابلیس از حیطة‌ی دانش بشری خارج است، بعلاوه؛ فرمان خدا به ابلیس برای سجده بر آدم و سرپیچی او از این فرمان، قبل از خلقت انسان بوده و موضوع اغوای آدم و حوا نیز قبل از هبوط آنان به زمین بوده است. بنابراین هیچ راهی برای درک این اتفاقات جز وحی الهی و اشارات کتب آسمانی در دست نیست. قرآن کریم در آیات متعددی به تفصیل به این موضوع پرداخته است. در سوره ص از آیه ۷۱ به بعد آمده است: **إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا بَلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.** «پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل می‌آفرینم. چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده‌اش کنید. همه فرشتگان سجده کردند. مگر ابلیس که بزرگی فروخت و از کافران شد». (سوره ص: ۷۱)

در این آیات از نافرمانی ابلیس در برابر فرمان خدا مبنی بر سجده بر آدم سخن رفته و حکایت از این موضوع دارد که دشمنی او علیه فرزندان آدم از همان ابتدای خلقت و بلکه قبل از آن، آغاز شده و با ورود آدم به باغ بهشت و فریب و اغوای شیطان و هبوط او و همسرش بر زمین به فعلیت رسید. در این‌که ماهیت این سجده چیست و آیا به معنای پرستش آدم است؟ طباطبایی در المیزان در مورد سجده برای غیر خدا (آدم) می‌گوید: «از عبارت (أَسْجُدُوا لِآدَمَ) اجمالاً استفاده می‌شود که سجده برای غیر خدا جایز است، در صورتی که منظور از آن احترام و تکریم و درعین حال خضوع و اطاعت امر خدا نیز باشد. نظیر این امر، سجده برادران یوسف به اوست که جنبه تکریم دارد نه عبادت و پرستش یوسف». (طباطبایی، ۱۳۷۴، جلد ۱ ص ۱۸۸)

امیرمؤمنان (ع) فرمان خدا برای سجده بر آدم را آزمودن ملائک می‌داند تا متواضعان را از مستکبران جدا کند، پس از این فرمان، ملائک همه سجده کردند جز ابلیس که نسبت به اصل خلقت خود تعصب ورزید. آن حضرت ابلیس را دشمن خدا، پیشوای متعصبان و جلودار مستکبران می‌داند که عصبیت را بنا نهاد. **فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) به فاصله‌ی اندکی، داستان فرزندان بلافضل حضرت آدم (ع) هابیل و قابیل پیش آمد و در جریان رقابتی بین آن دو، قابیل از سر کبر و حسادت، برادرش را کشت. امیرمؤمنان (ع) این قتل را

حاصل تکبر، خودبزرگ‌بینی و حسادت قابیل نسبت به برادرش می‌داند که با اغوای شیطان به وقوع پیوست: **وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ، سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعَظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) «و مانند آن کس که بدون هیچ فضیلتی که خدا به او داده باشد، تنها با کبر و خودبینی حاصل از حسد و حمیتی که در دلش آتش غضب را افروخت و شیطان در بینی او باد کبر دمید بر برادر خود کبر ورزید نباشید».

از آنجاکه خوی استکباری ریشه در جان انسان‌ها دارد؛ هیچ‌گاه بشریت از این بلا چه در بعد شخصی و چه در بعد اجتماعی در امان نبوده و همواره نیش زهرآگین آن را نوش کرده است. مروری بر تاریخ پرفرازونشیب جوامع، گواه صادقی بر این مدعاست که صرف‌نظر از بعد شخصی، سایه سنگین این بلای بزرگ همواره بر سر مردمان در هر دوره‌ای، آثار نامطلوب و بعضاً فاجعه باری را بر مناسبات اجتماعی آنان داشته است و این رویه همچنان ادامه دارد.

۳. گستره‌ی ابتلای آحاد جامعه به خوی استکباری

کبر رذیله‌ای اخلاقی و موضوعی نفسانی است که دامنه شمول آن با شدت و ضعف در افراد می‌تواند بسیار گسترده باشد. امیرمؤمنان(ع) کبر به همراه سرکشی و ستم را این‌گونه توضیح می‌دهد: **[الْبَغْيُ - الظُّلْمُ - الْكِبْرُ] فَإِنَّهَا مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ الْعَظْمَى وَ مَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوِرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةَ فَمَا تُكْدِي أَبْدًا وَ لَا تُشْوِي أَحَدًا لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ وَ لَا مُقَلًّا فِي طَمَرِهِ.** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) «[سرکشی و ظلم و کبر] دام بزرگ ابلیس و مکر و حيله‌ی اوست که مانند زهری کشنده بر دل‌ها چنگ می‌افکند. او در کار خود ناتوان نگردد و شمشیرش در کشتن، خطا نکند و هیچ‌کس را از فریب خود مجال رهایی ندهد، خواه عالم باشد، با علمش یا بینوا باشد، در جامه کهنه‌اش».

ابلیس سردمدار عصیان و استکبارورزی در برابر فرمان خدا، به تعبیر حضرت امیر(ع) در بین همه‌ی امت‌ها یاران و لشکریان پیاده‌نظام و سواره‌نظام دارد: **فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَ أَعْوَانًا وَ رَجُلًا وَ قُرْسَانًا.** حضرت همچنین می‌فرماید که قلوب مردمان گذشته و حال در این فریب خوردن شبیه به هم بوده و نسل‌ها نیز از یکدیگر پیروی می‌کنند: **أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ وَ تَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ.** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) با توجه به بیانات امیرالمؤمنین(ع) و ماهیت خوی استکباری می‌توان گفت که رگه‌هایی از این خصلت در وجود همه‌ی انسان‌ها و در تمام طبقات و اقشار اجتماعی با شدت و ضعف وجود دارد و بر اساس نوع مواجهه افراد با این خصلت درونی، برخی آن را مهار

کرده و یا از وجود خویش ریشه‌کن می‌کنند و برخی دیگر نه تنها در پی درمان آن نیستند بلکه در فوران آتش آن می‌دمند و سوار بر این مرکب سرکش به هر سو می‌تازند تا عنان اختیار از کف آنان ربوده و به وادی طغیان و استکبار ورزی نسبت به افراد و جامعه بکشاند. امیرمؤمنان (ع) در افشای چهره ابلیس می‌فرماید: **فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَدِّيَكُمْ بَدَائِهِ وَأَنْ يَسْتَفْزِكُمْ بِنِدَائِهِ وَأَنْ يُجَلِبَ عَلَيْكُمْ بَخِيلِهِ وَرَجَلِهِ**. (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) «پس ای بندگان خدا از این که دشمن خدا شما را به بیماری خود دچار کند و به ندای خود شما را تحریک کند و سواران و پیادگان خود را به سر شما آورد بترسید».

اگر از ابلیس که آموزگار بزرگ استکبار ورزی است بگذریم، در گستره‌ی جامعه بشری مصادیق فراوانی از مستکبران را در سطوح مختلف می‌توانیم برشماریم که چگونه جامعه را به استضعاف کشانده، زندگی آنان را تباہ کرده و خود را نیز به هلاکت و عذاب ابدی گرفتار کردند. در سطح حاکمیت، فراعنه در مصر، قیصرها در روم، کسری‌ها و پادشاهان در ایران و حکومت‌های مستبد و مستکبر در سایر نقاط جهان از دیرباز بر جوامع بشری حکمرانی می‌کردند. در سطحی پایین‌تر، عاملان حکومت‌ها در مناطق تحت امر خود، حاکمیت جائزانه بر مردم داشته‌اند و در مرتبه‌ای نازل‌تر، اربابان و خان‌ها و خان‌زاده‌ها همین رفتار را در قوم و قبیله‌ی خود اعمال می‌کردند.

در سطوح و رده‌های پایین‌تر جامعه و تعاملات بخش‌های حاکمیت با مردم نیز منش استکباری در بسیاری از مدیران و کارگزاران قابل مشاهده است. منش استکباری در بین همکاران یک نهاد یا اداره و حتی مجموعه‌های کاری در بخش خصوصی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. خوی استکباری در مجامع علمی دانشگاهی و حوزوی نیز کم‌وبیش وجود دارد و استکبار علمی و خودبرتربینی نسبت به دیگر افراد هم‌تراز و دانشجویان و طلاب علوم دینی نمایان است. این خصلت ناپسند موجب ایجاد نوعی رقابت مذموم و حسادت در بین اساتید و علما می‌شود که با وجود اندک بودن این موارد، اندک آن نیز پسندیده نیست و برای این قشر فرهیخته و اسوه، تواضع علمی بسیار زیبنده و برآورنده است.

در بین متدینین نیز می‌توان مواردی از بروز خوی استکباری را مشاهده کرد. از نوع فعالیت و سبک تبلیغ برخی از گردانندگان هیئت‌های مذهبی در مساجد و حسینیه‌ها، می‌توان دریافت که نوعی برتری‌طلبی‌های مذموم و رقابت ناسالم، خلوص مناسک آنان را نیز تحت تأثیر قرار داده است. خانواده‌های جامعه اسلامی نیز در مواردی دچار این بیماری می‌شوند. در بین اعضای خانواده و به‌ویژه پدران و در مواردی مادران، متأثر از منش استکباری، روابط حسنه و محیط مقدس خانواده را دستخوش اعمال قدرت و اثبات برتری خود می‌کنند و ضربات مخربی بر تربیت فرزندان و آرامش

روحی و روانی آنان وارد می‌کنند.

منش استکباری در سطوح پایین فرهنگی جامعه و در بین مجموعه‌های کارگری، خدماتی و حتی فقرا نیز رواج دارد و افرادی از آن‌ها نسبت به بقیه برخورد مستکبرانه و برتری‌طلبانه دارند. اینجا کلام نورانی حضرت امیر(ع) که در بالا به آن اشاره شد مصداق پیدا می‌کند که «هیچ کس جان سالم از زهر کبر و نخوت به در نخواهد برد، نه دانشمند با همه دانش و مهارتش و نه فقیر در لباس ژنده‌اش»:

فَمَا تُكْدِي أَبْدَأَ وَلَا تُشْوِي أَحَدًا لَا عَالَمًا لِعِلْمِهِ وَلَا مَقْلًا فِي طِمْرِهِ (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲)

با این وصف واضح است که گستره‌ی تکبر و رزی و خوی استکباری هیچ محدودیتی نداشته و مرزهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نژادی را درنور دیده و به‌عنوان بلیه‌ای عام، جامعه بشری را مبتلا کرده و در معرض تهدید قرار داده است و از این جهت این صفت رذیله را «أَمَّ الرَّذَائِلِ» نامیده‌اند.

۴. زمینه‌ها و عوامل ابتلا به منش استکباری

زمینه‌ها و استعدادها موجود در نهاد انسان‌ها نقش مهمی در تخلق فرد به فضائل یا رذائل اخلاقی دارد. از سوی دیگر، عوامل خارج از وجود فرد نیز می‌تواند در شکوفایی این صفات مؤثر باشد. در این فصل به هر دو بخش (زمینه‌های فردی و عوامل اجتماعی) پرداخته خواهد شد.

۴.۱. عوامل فردی

دانشمندان علم اخلاق در توصیف کبر گفته‌اند: «حالتی که انسان خود را بالاتر از دیگری ببیند و بر این باور باشد که از دیگران برتر است. این خصیصه از بزرگ‌ترین صفات رذیله در انسان است.» (نراقی محمد مهدی، ۱۳۹۱ق، جلد ۱، ص: ۷۲۱). ملا احمد نراقی نیز همین تعریف را در کتاب معراج السعاده صفحه ۲۱۱ آورده است.

۴.۱.۱. زمینه‌های روانی و نفسانی

از جمله عوامل ابتلای افراد به کبر و خوی استکباری آمادگی‌های روانی و نفسانی آنان است. کبر صفتی از صفات مذموم اخلاقی انسان است که از خودخواهی و خودمحوری او ناشی می‌شود و در نفس فرد حالتی به وجود می‌آید که خود را از دیگران برتر و بهتر می‌داند. این خصیصه اگر فعال شود منجر به اظهار کبر و تکبر می‌شود. مقاله‌ی «روانشناسی اجتماعی استکبار» در این باره گفته‌است:

«کبر صفتی از صفات اخلاقی است که برخاسته از خودپرستی است. انسان هرگاه خود را بیش از حد باور داشته باشد، صفتی در وی به صورت یک ساخت ذهنی پدیدار می‌شود که از آن به کبر یاد می‌شود. بنا براین تکبر ظهور حالت نفسانی است که در ذهن انسان ایجاد شده است. این حالت تا زمانی که به شکل یک صفت اخلاقی خود را نشان ندهد امری باطنی است اما همین که خود را نشان

داد به شکل تکبر درمی‌آید.» (حقیقی، مصطفی، ۱۳۸۸، درگاه جامع علوم و معارف قرآن) بروز خوی استکباری در افراد، نتیجه‌ی فرایندی درونی و روانی است که از خودشیفتگی و حبّ ذات آغاز شده و به مدد توهمات و تمایلات نفسانی پس‌از آن که خود را از دیگران برتر دید در اعمال او ظاهر می‌شود و نسبت به دیگران اظهار استکبار و علوّ می‌کند. ایشان در ادامه می‌گویند: «انسان چون خودبین و خودخواه است، این محبت مفرط به نفس، سبب می‌شود بدی‌های خود را نبیند؛ بلکه گاهی بدی‌هایش در نظر او خوبی جلوه می‌کند و به همین نسبت، دیگران در نظرش کوچک و بدی‌های آنان را دوچندان می‌یابد. پس چون کمال خود و نقص دیگران را دید در نفس او حالت اعجابی پیدا شود و در باطن، خود را بر دیگران ترفیع دهد و حالت سربلندی و بزرگی برای او دست دهد. این حالت کبر است و چون این حالت قلبی در ملک بدن ظاهر شود، بر دیگران سرکشی کند و در ظاهر نیز بزرگی فروشد و این تکبر است» (حقیقی، مصطفی، ۱۳۸۸، درگاه جامع علوم و معارف قرآن)

۲،۱،۴. ضعف اعتقادی

باور نداشتن حیات پس از مرگ و قیامت از دیگر زمینه‌های ابتلا به خوی استکباری است. مستکبران با اصالت دادن به زندگی دنیوی و فراموشی آخرت، خود را در چنبره‌ی الزامات زندگی مادی گرفتار می‌کنند. بر اساس این دیدگاه، آنان هر گزاره‌ای را که با بهره‌مندی از لذاذذ زندگی مادی‌شان در تضاد باشد به شدت ردّ و به عدم اعتقاد و پای بندی به آن اذعان کرده و به اصطلاح، کفر می‌ورزند. آیات متعددی بر این موضوع دلالت دارد: «وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيِّقِينَ (جاثیه: ۳۲ و ۳۳) چون گفته شود که وعده خدا حق است و در قیامت تردیدی نیست، می‌گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست؟ جز گمانی نمی‌بریم و به یقین نرسیده‌ایم.

در این آیه شریفه که ماقبل آن در مورد مستکبران است، آنان به گزاره وعده‌های الهی و وقوع قیامت واکنش منفی نشان داده و ضمن بی‌توجهی به آن و اظهار «ما نمی‌دانیم قیامت چیست!» به عدم اعتقاد و یقین خود به قیامت اذعان می‌کنند و می‌گویند که ما وعده‌ی قیامت را گمانی بیش نمی‌دانیم. عدم یقین به قیامت و گمان ضعیف به وقوع آن، یکی از نشانه‌های مستکبران و مجرمان است. به همین دلیل مخاطبان این آیه، در مواجهه با تلاوت آیات الهی استکبار ورزیده و به تصریح آیه قبل، در زمره کافران و مجرمان قرار می‌گیرند. المیزان می‌نویسد: «در اینکه مستکبران دنبال آیاتی که بر آنان تلاوت می‌شد می‌گفته‌اند: "مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ" متتهادرجه و زشت‌ترین لجاجی را در برابر حق

کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۸، ص: ۲۷۴)

در آیه دیگری می‌فرماید: وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا «کسانی که به دیدار ما امید ندارند، گفتند: چرا ملائک بر ما نازل نمی‌شوند؟ یا، چرا پروردگار خود را نمی‌بینیم؟ به‌راستی که خود را بزرگ شمردند و طغیانی بزرگ کردند». (فرقان: ۲۱) این آیه که وصف حال مستکبران است به موضوع عدم اعتقاد آنان به ملاقات پروردگار اشاره کرده و اصولاً آنان را به صفت «الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» توصیف می‌کند. در این آیه، مستکبران خواستار نزول ملائکه و دیدار پروردگار هستند. این خواسته‌ی نامعقول موجب کبر درونی و سرکشی و استکبار بیش‌ازحد آنان شد. تفسیر کشاف در مورد (فِي أَنْفُسِهِمْ) می‌نویسد: «آنان استکبار ورزیدن نسبت به‌حق را که همان کفر و عناد است در درون خود پنهان داشتند». (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص: ۲۷۳) بر اساس مفاهیم آیات پیش، نتیجه می‌گیریم که عدم اعتقاد و کفر به خدا و قیامت، از عوامل مهم و تأثیرگذار در ابتلای افراد به خوی استکباری و رفتار مستکبرانه آنان است.

۳،۱،۴. دچار شدن به حجاب قلب و درک وارونه

متکبران و مستکبران هر قدر که در ورطه کفر و طغیان بیشتر فرو می‌روند به همان میزان خدا هم قلوب آنان را تیره کرده و از درک حقایق بازمی‌دارد. مجادله و کشمکش بدون برهان و دلیل عقلی مستکبران با آیات و براهین واضح الهی که برای هدایت آنان از سوی خدای مهربان عرضه شده، عواقب ناگواری را برای آنان به ارمغان می‌آورد: الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ ۖ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (غافر: ۳۵) «آنان که بدون هیچ دلیل و براهانی در آیات الهی مجادله می‌کنند از نظر خدا و مؤمنان کار زشت و نفرت‌آوری را مرتکب می‌شوند، این‌گونه خدا بر قلب متکبران ستمگر مهر می‌زند»

قلب انسان مرکز درک معارف است و اگر معارف الهی که متضمن هدایت و رستگاری او از جانب خدای حکیم است بر آن عرضه شود و صاحب این قلب آن را به دلیل تکبر و خوی استکباری نه‌تنها نپذیرد بلکه با آن به جدال و ستیز بپردازد، نتیجه‌ای جز مهر زدن بر این چنین قلبی را در پی نخواهد داشت. ابن عاشور در تفسیرش «طَبَعُ قَلْبٍ» را به معنای «خَلَقُ الضَّلَالَةَ فِي الْقَلْبِ، أَيْ النَّفْسِ»: «ایجاد گمراهی در قلب و نفس انسان متکبر» آورده است. (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص: ۱۸۲)

چنین شخصی البته در زمره‌ی جباران متکبر خواهد بود و طبیعی است که قلب او دیگر قابلیت دریافت سخن حق را از دست خواهد داد، همچنان که استفاده نکردن به‌موقع از دیگر مجاری ادراکی

مانند چشم و گوش برای دریافت معارف الهی، گویا آن‌ها از حیز انتفاع خارج شده و دیگر قلب، مُدرک و چشم، بینا و گوش، شنوا نخواهند بود: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا** «ایشان را دل‌هایی است که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هایی است که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی است که با آن نمی‌شنوند. (اعراف: ۱۷۹)

در آیه بعد نیز که ماقبل آن در مورد مستکبران است به موضوع حجاب قلب می‌پردازد: **وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ** (بقره: ۸۸) «گفتند: دل‌های ما در حجاب است. نه، خدا آنان را به سبب کفری که می‌ورزند مطرود ساخته و چه اندک ایمان می‌آورند.» مجمع‌البیان در این مورد می‌نویسد: «آنان گفتند که دل‌های ما پذیرا و قابل نیست و سودی در انذار تو وجود ندارد زیرا ما آنچه را که تو می‌گویی درک نمی‌کنیم چون قابل فهم و درک نیست» (طبرسی، ۳۷۴ ش، ج ۱ ص: ۲۵۲)

آیه بعد، فراتر از مباحث پیش را مطرح می‌کند و آن صرفه و منع الهی متکبران از درک حقایق است: **سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُوهَا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ** (اعراف: ۱۴۶) «کسانی را که به‌ناحق در زمین سرکشی می‌کنند، به‌زودی از آیات خویش روی‌گردان سازم، چنان‌که هر آیتی را که ببینند ایمان نیاورند و اگر طریق هدایت ببینند از آن نروند و اگر طریق گمراهی ببینند از آن بروند. زیرا اینان آیات را دروغ انگاشتند و از آن غفلت ورزیدند.»

خداوند حکیم برای مجازات متکبران و مستکبران، آنان را از درک حقایق آیات الهی باز می‌دارد. علت آن را هم در ذیل آیه این‌گونه بیان فرموده که آنان، آیات ما را تکذیب کرده و به فراموشی سپردند. ممانعت و صرفه‌ی خدا برای مکذبین آیات الهی، آنان را دچار درک وارونه از حقایق می‌کند، به‌گونه‌ای که در مواجهه با آیات روشن و راه هدایت و رشد، آن را رها کرده و در مقابل، اگر با کج‌راه‌های فساد و عصیان مواجه شوند آن را برگزیده و راهی طریق ضلالت می‌شوند. این وارونگی در شناخت است که خدا طغیانگران را به آن دچار می‌کند. در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: «خدا در این آیه، اراده خود در باره متکبران و مکذبان را بدین صورت اعلام می‌کند که آنان را از درک آیات خود منع می‌کنم به‌طوری که سودی به حالشان نداشته و آنان این آیات را اجابت نمی‌کنند، عبارت «آیات»، شامل معجزات پیامبران و نیز آیات نازل شده در کتب آسمانی می‌باشد.» (سیدقطب، ۱۴۲۵ق، ج ۳ ص: ۱۳۷۱) منهج‌الصادقین می‌نویسد: «مراد آن است که بر وجه خذلان و فرط عناد و انکار ایشان،

معجزات یا آیات آفاق و انفس را که نشانه‌ی قدرت ماست از ایشان باز دارم» (کاشانی، ۱۳۵۱، ج ۴، ص: ۱۱۰)

۲.۴. عوامل اجتماعی

در کنار زمینه‌های فردی پیش‌گفته، عوامل دیگری خارج از وجود فرد می‌تواند در ایجاد یا تقویت منش استکباری در افراد ایفای نقش کند که به بررسی محورهایی از این عوامل می‌پردازیم.

۱.۲.۴. اطرافیان، کارگزاران و لشکریان

از جمله عوامل تأثیرگذار در ایجاد یا تشدید روحیه‌ی استکباری افراد، اطرافیان شامل مشاوران، بزرگان و خاندان آنان است. این اطرافیان با انگیزه‌های مختلف و گاه منفعت‌طلبانه و چاپلوسانه در همیان کبر و نخوت فرد می‌دمند و او را بزرگ جلوه می‌دهند به طوری که توهم خودبزرگ‌بینی و استکبار، در وجودش نهاده شده و با القای اطرافیان، پس از مدتی خود را واقعاً بزرگ می‌داند. فردی که در خانواده‌ای اشرافی به دنیا آمده و در فضایی رشد کرده که اطرافیان مدام در خدمت او بوده و به او القا کرده‌اند که «تو از دیگران برتر و بالاتری» طبیعتاً به فردی متکبر تبدیل خواهد شد و وقتی وارد جامعه می‌شود اگر با روش‌های مناسب، خلق و خوی متکبرانه او اصلاح نشود رفته‌رفته به انسانی مستکبر تبدیل خواهد شد، به‌ویژه اگر با افراد متکبر و خودخواه نیز حشرونشر داشته و یا چاپلوسانی فرصت‌طلب او را احاطه کرده باشند.

اشراف و اطرافیان فرعون که از آنان به «مَلَأَ» تعبیر شده نقش برجسته‌ای در پذیرش استکبار فرعون و اعمال حاکمیت مستکبرانه او داشتند. فرعون ابتدا ألوهیت خود را بر «مَلَأَ» و اشراف قوم تحمیل کرد و به آنان گفت که من معبودی برای شما جز خودم نمی‌شناسم: وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي (قصص: ۳۸) آنان نیز این موضوع را پذیرفتند و مطیع او بودند. لذا در موارد متعددی از قرآن که سخن از رفتار مستکبران به میان آمده از «مَلَأَ» و اشراف و اطرافیان آنان نیز سخن رفته است. ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. إِلَيَّ فِرْعَوْنُ وَمَلَكُهُ فَاستَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ (مؤمنون: ۴۵ و ۴۶)

«سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلایل روشن نزد فرعون و مهتران قومش فرستادیم، پس گردنکشی کردند زیرا که مردمی برتری‌جو بودند» به تصریح این آیه، فرعون و دستیارانش مستکبرانه در برابر موسی و هارون که با معجزات و براهین واضح از طرف خدا به سوی آنان آمده بودند ایستادند. تفسیر تبیان در باره ملأ و اطرافیان فرعون می‌نویسد: «ملأ جماعتی هستند که هیبت آنان سینه‌ها را پر می‌کند، آنان اشراف و رؤسای قوم هستند و افراد قوم در پذیرش یا رد حق

از آنان تبعیت می‌کنند.» (طوسی، ۱۲۰۹، ق، ج ۷، ص: ۳۷۱)

این آیات بیانگر تأثیر انکارناپذیر اطرافیان در استکبار ورزی مستکبران است آنچنان‌که لشکریان و قوای نظامی نیز در حمایت و تشجیع مستکبران در سرکوب مستضعفان و مخالفان نقش مهمی را به عهده داشته و دارند. لشکریانی که خوی استکباری فرعون و اطرافیان در وجود آنان نیز سرایت کرده و به ابزاری کارآمد در دست فرعون و سایر مستکبران در طول تاریخ مبدل شده‌اند تا با قوه‌ی قهریه، علاوه بر حفاظت و حمایت از رأس هرم استکبار، صدای مخالفان و مظلومان را در گلو خفه کرده و پایه‌های حاکمیت استکبار را هرچه مستحکم‌تر نمایند.

۲،۲،۴. قدرت و شوکت ظاهری و سیطره بر مردم

از دیگر عوامل شکل‌گیری یا تقویت روحیه استکباری در افراد و بخصوص حاکمان و فرمانروایان، افزایش قدرت تسلط بر سرنوشت ملل و اقوام تحت سلطه آنان است. شاید این افراد برای استحکام پایه‌های حکومت خود در ابتدای امر کمتر این خصیصه را از خود بروز دهند و با عوام‌فریبی، خود را خدمتگزار مردم و حافظ منافع آنان جلوه دهند، اما با گذشت زمان و تقویت سیطره، ذات نهفته درونشان را بروز داده و قدرت خود را به رخ مردم می‌کشند و آنان را با ارباب و تهدید وادار به تسلیم در برابر خواسته‌های مستکبرانه‌ی خود می‌کنند. قرآن کریم به این موضوع اشاراتی دارد:

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ (زخرف: ۵۱) «فرعون در بین مردمش ندا داد که: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟»

در این آیه شریفه که به واکنش فرعون در برابر دعوت موسی (ع) اشاره دارد؛ فرعون قوم خود را مخاطب قرار داده و اعلام می‌کند که: مگر نمی‌بینید که پادشاهی مصر از آن من است و این رودها از زیر کاخ من می‌گذرد. او با این اعلام، قدرت و حاکمیت خود را به رخ مردم کشیده و از سیطره بر ملک مصر به خود بالیده، باد غرور و نخوت در دماغ انداخته و تسلط بر بخشی از زمین را وجهه‌ای برای توجیه خوی استکباری خود قرار می‌دهد.

فرمانروایان قوم عاد نیز سیطره خود را به رخ کشیده و خود را قدرت بلامنازع می‌دانستند و این موضوع را دستاویزی برای اعمال حاکمیت استکباری‌شان اعلام کردند: فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً (فصلت: ۱۵) «اما قوم عاد، به‌ناحق در روی زمین گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟» آنان با انکار و مقابله با آیات الهی به این امر توجه نداشتند

که خدایی که خالق آنان است قدرتش بیشتر و شدیدتر از آنان است. تعبیر آیه از استکبار «بِغَيْرِ الْحَقِّ» حکایت از تأکید بر مذمت این صفت رذیله است زیرا که استکبار به معنای «خود را بزرگ دیدن» فی نفسه امری ناحق و نارواست است و قید مذکور بار منفی این صفت را مضاعف می‌کند.

در پایان آیه ۴۶ سوره مؤمنون که قبلاً گذشت «فَاسْتَكْبِرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» نیز به این موضوع اشاره دارد که اطرافیان فرعون دارای جاه و مقام بودند و همین شکوه و جلال و حاکمیت بر سرنوشت مردم موجب توهم برتری و تشدید خوی استکباری آنان می‌شد، به گونه‌ای که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده و نهایت سوءاستفاده را از آنان می‌کردند. تفسیر الدرالمثور در توضیح عالین می‌نویسد: «آنان قومی بلندمرتبه بودند که نسبت به پیامبران احساس برتری داشته و از دعوت آنان سرپیچی می‌کردند.» (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۹)

قدرت و شوکت ظاهری و حاکمیت جائرانه بر مردم، اگر با سازوکارهای متقن مهار نشود موجب شکل‌گیری دو قطب استکبار و استضعاف در جامعه شده و گسترش فساد و تباهی را در همی زمین‌ها در پی خواهد داشت.

۳،۲،۴. تمکن مالی و فرزند فراوان

از جمله عوامل رشد و تقویت روحیه‌ی استکباری و تفاخر در مقاطعی از تاریخ، داشتن مال فراوان و فرزندان پرتعداد بوده است. تمکن مالی به گونه‌ای که از سطح متوسط جامعه بسیار بالاتر بوده باشد و نگاه آحاد جامعه را به خود معطوف کرده و حسرت آنان را برانگیزد؛ می‌تواند در تقویت منش استکباری افراد متمکن ایفای نقش کند. در چنین مواردی افراد کم‌توان جامعه نسبت به شخص متمکن احساس حقارت کرده و او نیز در وجودش نسبت به سایر افراد جامعه احساس برتری و علو خواهد کرد. قرآن کریم در مورد حسرت دنیاطلبان جامعه به قارون و ثروتش می‌فرماید: فَخَرَجَ عَلَي قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (قصص: ۷۹) «قارون آراسته به زیورهای خود به میان مردم آمد. آنان که خواستار زندگی دنیوی بودند گفتند: ای کاش آنچه به قارون داده شده ما را نیز می‌بود، که او سخت برخوردار است.»

این اختلاف طبقاتی و نگاه حسرت‌بار مردم دنیاطلب از یکسو و نمایش ثروت و مکنت قارونی از سوی دیگر موجب تشدید خوی استکباری در ثروتمندان و حس استضعاف در کم‌توانان و ناتوانان جامعه خواهد شد. داشتن فرزندان پرتعداد پسر از گذشته تا دوران معاصر یکی از عوامل تفاخر خاندان‌ها به یکدیگر بوده است. از آنجاکه فرزندان پسر، دارای توان جسمی برای کار در مزرعه و شکار حیوانات و دفاع از موجودیت جامعه و قوم در برابر حملات دشمنان، نقش ویژه‌ای را بازی

می‌کردند؛ داشتن پرتعداد آنان موجب تفاخر و حس برتری نسبت به دیگران می‌شد. قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: *ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا . وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا . وَبَنِينَ شُهُودًا . وَمَهْدَتْ لَهُ تَمْهِيدًا* (مدثر: ۱۱ تا ۱۴) «مرا با آن‌کس که تنه‌ایش آفریده‌ام واگذار. او را مالی بسیار دادم. و پسرانی همه در نزد او حاضر. و کارهای او را به نیکوتر وجهی بر ساختم.» تفسیر قمی در این مورد می‌نویسد: «این آیات در مورد ولید بن مغیره نازل شده است. او یکی از بزرگان عرب معاصر پیامبر (ص) و از کسانی بود که با شنیدن آیاتی از قرآن از شدت تأثر مو بر بدنش سیخ شد و علیرغم علم به حقانیت پیامبر، مستکبرانه روی بر تافت و کلام خدا را سحر نامید: *ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ . فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ* (قمی، ۱۳۶۳، ش، ج ۲، ص: ۳۹۳)

خداوند در این آیات به مال فراوان و ۱۰ پسری که به وی عطا کرده اشاره می‌کند. مال و فرزندان که به آن‌ها بالیده و طمع بیشتر شدن آن‌ها را دارد، با این وصف، مستکبرانه روی از قرآن بر تافته و آن را سحر می‌نامد. غافل از این‌که مال و فرزندان وسیله‌ی امتحان او هستند و در مورد استفاده‌ی صحیح از نعمت‌هایی که خدا به وی ارزانی داشته باید در پیشگاه خدا پاسخگو باشد. نظیر این تفاخرها و بالیدن به مال و منال خود، در گذشته و حال فراوان است و یکی از عوامل تثبیت خوی استکباری در افراد همین موضوع بوده است. اگرچه در عصر حاضر به دلیل تغییرات فرهنگی، ازدیاد فرزند مدخلیت چندان در این بحث ندارد لیکن موضوع تفاخر به مال و مکتب همچنان یکی از عوامل مؤثر در ابتلای افراد به خوی استکباری است و با توجه به وضعیت ویژه این عصر و گسترش فرهنگ مال‌اندوزی، این موضوع بیش از گذشته چه در سطح جهانی و چه در بین جوامع، حکومت‌ها و مردم، جامعه انسانی را مبتلا کرده است.

۴،۲،۴. انحطاط جامعه و زوال عزت اجتماعی

یکی دیگر از عوامل حاکمیت استکبار و رواج منش استکباری، پذیرش این پدیده شوم از سوی مردم و تسلیم آنان در برابر خواسته‌های مستکبران است. اگر در جامعه‌ای روحیه‌ی ضد استکباری حاکم باشد مستکبران نخواهند توانست به راحتی آنان را به زیر سلطه درآورده و به استضعاف بکشند و اگر به هر تقدیر مستکبری بر چنین جامعه‌ای حاکم شود نمی‌تواند به همه اهداف خود برسد. مستکبران و ظالمان این نکته را دریافته و برای زمینه‌سازی سلطه، روش‌هایی را به کار بسته‌اند تا بتوانند حاکمیت خود را بر سرنوشت مردم تثبیت کرده و تداوم دهند. یکی از این موارد، کاهش عزت اجتماعی و افول شخصیت و اعتماد به نفس مردم است. آنان با فرو کاستن عزت اجتماعی و تحقیر

مردم، خود را بالا کشیده و در اوج قرار می دهند و فاصله ای عمیق بین خود و مردم ایجاد می کنند. قرآن کریم در مورد فرعون و قومش می فرماید: **فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ** «پس قوم خود را خفیف کرد تا از او اطاعت کردند، آنان مردمی تبهکار بودند.» (زخرف: ۵۴)

فرعون با استخفاف و تحقیر قومش توانست آنان را مطیع خود کند. ادامه ی آیه می فرماید که آنان قومی فاسق و نابکار بودند. گویا گسترش فسق و فجور در جامعه، رابطه ی معناداری با افول شخصیت و عزت جامعه دارد. فخر رازی در تفسیر کبیر می گوید: «فرعون برای این که قوم به فرمانش عمل کنند آنان را خوار می کرد و آنان نیز که به فرمان جاهل و فاسقی چون فرعون تن می دادند، فاسق و نابکار بودند.» (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۷، ص: ۶۳۸)

ذلت اجتماعی و احساس حقارت و بی هویتی مردم موجب می شود تا مستکبران به راحتی بتوانند بر آنان حاکمیت خودکامه داشته باشند و آنان را همچون بردگانی چشم و گوش بسته در خدمت تأمین منافع و رسیدن به مطامع خود در آورند. در سطوح پایین تر و در تعاملات اجتماعی امروزی نیز کم و بیش این روابط ناسالم دیده می شود. برخی مدیران و مسئولان، تمایل بالایی در تحقیر زیردستان خود دارند و به هیچ وجه حاضر نیستند آنان را از نظر شخصیت، آگاهی و توان مدیریتی در سطح خود ببینند. این نوع مناسبات حاکی از وجود خوی استکباری در افراد است.

۵. مقابله با منش استکباری

بعد از شناخت عوامل فردی ایجاد و تقویت روحیه ی استکباری، موضوع مهم دیگر، چگونگی جلوگیری از نشأت و رشد این پدیده ی شوم در افراد و جامعه است. اگر این دو مقوله مورد توجه متولیان امور فرهنگی و تربیتی و تأثیرگذار جامعه و آحاد مردم قرار گیرد، امید می رود آسیب های ناشی از این بلای فردی و اجتماعی به حداقل ممکن برسد و زمینه ی رشد و شکوفایی فضایل اخلاقی در افراد و حاکمیت صالحان و عاقلان بر مراکز قدرت سیاسی و اجتماعی فراهم گردد. روش های پیشگیری و مقابله با منش استکباری در دو بُعد نظری و عملی کاربرد دارد، بُعد نظری از طریق آموزش و شناخت فضائل و رذائل اخلاقی است و بُعد عملی معرفی اسوه های تواضع و فروتنی به مردم و زمامداران خواهد بود.

۱.۵. آموزش فضائل و رذائل اخلاقی

همان گونه که قبلاً گذشت خوی استکباری یکی از بارزترین رذائل اخلاقی است که افراد بسیاری در طبقات مختلف جامعه به آن مبتلا شده و می شوند. از طرفی اولین قدم برای زدودن رذائل اخلاقی از نفوس انسان ها، آموزش این رذائل است چرا که تا شناخت منکرات و رذائل حاصل نشود اجتناب

از آن‌ها امری بی‌معنی و دست‌نیافتنی خواهد بود. در آموزه‌های اسلامی و متون اخلاقی، مباحث گسترده‌ای به این موضوع اختصاص یافته و دانشمندان علم اخلاق با الهام از کلام خدا و بیانات معصومین (علیهم‌السلام) به تشریح جزئیات آن برای پویندگان طریق هدایت پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین وظایف نهادهای تربیتی و فرهنگی فراهم کردن زمینه‌های آموزش مباحث اخلاقی به افراد جامعه است.

از فردی که با زمینه‌ی ژنتیکی و ارثی مستعد خوی استکباری به دنیا آمده و در خانواده و جامعه‌ای رشد کرده که در مورد فضائل و رذائل اخلاقی آموزش کافی ندیده، چگونه می‌توان انتظار داشت که در تعاملات خود با افراد و جامعه بر اساس ضوابط و اصول اخلاقی عمل کند؟ امیر مؤمنان (ع) نکاتی کلیدی و مهم در تبیین و آموزش موضوع تواضع و پرهیز از تکبر فرموده‌اند: اعْتَمِدُوا وَضِعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُءُوسِكُمْ وَ إِلْقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ وَ خَلَعَ التَّكْبَرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ وَ اتَّخَذُوا التَّوَّاضِعَ مَسْلِحَةً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودَهُ (نهج‌البلاغه خطبه ۱۹۲)

حضرت تواضع را به تاجی تشبیه می‌کند که باید آن را روی سر گذاشت و یوق تکبر را از گردن باز کرده به زیر پا انداخت. آن حضرت تواضع را مانند خاکریزی می‌داند که باید آن را بین خود و دشمن کینه‌توز یعنی ابلیس و لشگریانش قرار دهیم. آن حضرت در نامه به محمدبن ابی‌بکر فرمانروای مصر، او را به تواضع با مردم و رعایت مساوات فرامی‌خواند و می‌فرماید: بال تواضع را بر مردم بگستران و با نرم‌خویی و گشاده‌رویی به عدالت حتی در نگاه کردن با آنان رفتار کن به گونه‌ای که بزرگان و گردنکشان از رفتار ظالمانه‌ی تو با مردم به طمع نیفتند و ضعیفان و مستضعفان از عدل و داد تو نومید نشوند: فَأَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ أَبْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ أَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظْرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَيْأَسَ الضَّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ (نهج‌البلاغه نامه ۲۷)

این صفات و رفتاری که حضرت امیر (ع) از محمدبن ابی بکر در تعامل با مردم انتظار دارد؛ ویژگی‌ها و صفاتی است که با استکبار و رزی در تضاد و تقابل است. زیرا که حاکم مستکبر در تعامل با مردم از تواضع و خوش‌خلقی و عدالت به دور است. او خود را قیّم و صاحب‌اختیار آنان می‌داند و هر طور که مایل باشد با آنان رفتار می‌کند. خداوند در سوره‌های شعرا و حجر به پیامبر دستور می‌دهد تا با مؤمنان رفتار متواضعانه داشته باشد: وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (شعرا: ۲۱۵) «برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کند بال فروتنی فرود آر» وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (حجر: ۲۱۵)

در این آیات مخاطب شخص پیامبر(ص) است و او مأمور می‌شود تا با مؤمنان، تواضع آمیخته با مهر و محبت داشته باشد. همچنین خداوند در سوره آل عمران به پیامبر(ص) می‌فرماید که نرم‌خویی تو با مردم رحمتی از جانب خداوند است و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند: **فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَكَوُكُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** (آل عمران: ۱۵۹) اصولاً انبیا و اولیای الهی، حُسن معاشرتی آمیخته با نرم‌خویی، تواضع و محبت با مردم داشتند و به شدت از سلوک مستکبرانه مانند پادشاهان و فرمانروایان جابر مبراً و پیراسته بودند. حضرت امیر(ع) در فرمان خود به مالک اشتر برای حکمرانی بر مصر می‌فرماید که از صمیم قلب با مردم و زیردستان مهربان و با ملاطفت باش و مبادا مانند درندگان، خوردن آنان را غنیمت شماری: **وَ أَشْعِرْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ، وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَمُّ أَعْلَاهُمْ** (نهج البلاغه: نامه ۵۳) بیان این سفارش‌ها در قرآن و نهج البلاغه، برای یادآوری این نکته است که خطر ابتلا به خوی استکباری در زمامداران بیشتر و آثار اجتماعی آن زیان‌بارتر است. همه‌ی انسان‌ها در تمام طبقات، نیازمند آموزش فضائل و رذائل اخلاقی هستند و با تذکر آن‌ها به یکدیگر، این شناخت در افراد مستعد به ثمر نشست و به تدریج به ملکات نفسانی تبدیل خواهد شد.

۲.۵. معرفی نمونه‌های عینی تواضع

یکی از روش‌های اثرگذار تربیتی، معرفی نمونه‌های موفق برای تأسی و اقتدا به آنان است. انسان فطرتاً نیازمند الگوهای رفتاری است و در هیچ دوره‌ای از عمر خود، از الگوی رفتاری بی‌نیاز نیست و در سیر تکاملی بعد از طی هر منزل و مرتبه، برای رسیدن به مرتبه‌ی بعد نیازمند شناخت و اقتدا به سلوک رفتاری مقتدای خود در آن منزل است. قرآن کریم به مؤمنان توصیه می‌کند که از رسول خدا به‌عنوان اسوه و نمونه‌ای نیکو پیروی کنند: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** (احزاب: ۲۲) الگوها و نمونه‌های سلوکی باید شناخته‌شده و مورد اعتماد باشند. خداوند در قرآن کریم وقتی پیامبر(ص) را به‌عنوان نمونه‌ی عملی و نیکو معرفی می‌کند به گذشته‌ی درخشان او نیز نظر دارد و در برابر مستکبرانی که سعی داشتند جلوه‌های زیبای شخصیت او را بپوشانند تا بتوانند اعتبار او را نزد مردم تنزل دهند موضع گرفته و گذشته‌ی شفاف و بی‌نقص او را به رخ آنان می‌کشد: **أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ** «مگر پیامبرشان را نشناخته‌اند که انکارش می‌کنند؟» (مؤمنون: ۶۹) با وجودی که پیامبران در بین امت‌های خود از خوش‌نامی و سابقه‌ای روشن برخوردار بودند؛ اما مستکبران آنان را طوری معرفی می‌کردند که گویا تازه وارد جامعه شده‌اند، تا بتوانند انواع تهمت‌ها

مانند سحر و جنون را به پیامبران نسبت داده و مردم را نسبت به آنان بی‌اعتماد نمایند. از جمله صفات برجسته‌ی انبیا و اولیای الهی فروتنی و سلوک متواضعانه با مردم و اجتناب از تکبر است. امیرمؤمنان(ع) در فرازی از خطبه‌ی قاصعه می‌فرماید که اگر خدا کبر را برای کسی از بندگانش مجاز می‌دانست حتماً آن را برای انبیا و اولیای خاص خودش برمی‌گزید درحالی‌که خدای متعال تکبر را برای آنان ناپسند داشت و تواضع را برای آنان پسندید: **فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لَخَاصَّةً أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ، وَ لَكِنَّهُ سَبَّحَانَهُ كَرَهُ إِلَيْهِمُ التَّكَاْبِرَ وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲)

در سیره‌ی عملی رسول خدا(ص) به نقل از امیر مؤمنان(ع) آمده است: **وَ لَقَدْ كَانَ (ص) يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ** (نهج البلاغه خطبه ۱۶۰) «رسول خدا(ص) بر روی زمین غذا می‌خورد و مانند بندگان می‌نشست، کفش پاره‌اش را خود می‌دوخت و جامه‌اش را به دست خود وصله می‌زد. بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و کسی را هم بر ترک خود می‌نشانده» چقدر انسان باید خودساخته باشد؛ شخصیتی با مقام و منزلت رفیع همچون پیامبر(ص) که مصداق انسان کامل و حاکم بلامنازع امت اسلامی است این‌گونه خاضعانه و خاکسار با اطرافیان نشست و برخاست کند. به همین جهت تنها آن بزرگوار و اهل بیت گرامی و پیروان صادق مکتب او که اسوه‌ها و نمونه‌های عینی برای زدودن خوی استکباری از وجود انسان هستند سزاوار تبعیت می‌باشند.

۳.۵. تبیین آثار منفی خوی استکباری

از دیگر راه‌های درمان منش استکباری، تبیین و تشریح آثار و پیامدهای این خوی پلید است. انسان اگر بداند که برخی صفات و افعال تا چه حد در هلاکت او مؤثر است به‌هیچ‌وجه به این صفات متّصف نمی‌شود و از آن‌ها دوری خواهد جست. وجود رگه‌هایی هرچند ضعیف از تکبر در انسان موجب خواهد شد تا آثار آن روزی ظاهر شود و او را به ورطه‌ی هلاکت افکند. امیرالمؤمنین(ع) در مورد عبرت‌گیری از نحوه‌ی برخورد خدا با ابلیس می‌فرماید: خداوند به‌خاطر تنها یک لحظه تکبر او در سجده نکردن بر آدم(ع)، تمام تلاش و عبادات طولانی مدت شش‌هزارساله‌ی او را باطل کرد: **فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲)

آن حضرت همچنین هشدار می‌دهد که ببینید خدا چگونه ابلیس را به خاطر تکبر و برتری‌طلبی -

اش خوار و ذلیل کرد و او را در دنیا مطرود و در آخرت آتش سوزان را برایش مهیا کرد: **أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَدْحُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) تبیین آثار دنیوی و اخروی خوی استکباری می‌تواند افراد غافل مستعد را بیدار کرده و از ادامه‌ی مسیر باز دارد. همچنین آگاه شدن مردم از شیوه‌های فریب مستکبران از افتادن آنان در دام فریبکاران جلوگیری می‌کند.

۴.۵. ابتلائات الهی برای رهایی افراد از کبر و استکبار

خدای متعال برای جلوگیری از افتادن بندگان در گرداب تکبر و نجات کسانی که به این بیماری مبتلا شده‌اند عوامل و اسبابی را فراهم می‌کند تا بندگان، خواسته یا ناخواسته با استفاده از آن‌ها بتوانند خود را از این گرداب مخوف بیرون کشیده و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند. حضرت امیر(ع) در بخش دیگری از خطبه‌ی قاصعه، به فلسفه‌ی برخی شدائد و ابتلائات بندگان اشاره می‌کند و می‌فرماید که خدا بندگان خود را به انواع رنج‌ها و گرفتاری‌ها مبتلا می‌کند تا دل‌های آنان را از تکبر پیراسته و خضوع و تواضع را جایگزین آن گرداند: **وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبَرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّدَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲)

با این بیان روشن می‌شود که ظاهر برخی بلاها و گرفتاری‌ها اگرچه ناگوار است؛ لیکن خدای مهربان در درون آن‌ها دارویی شفابخش برای درمان بیماری کبر قرار داده است تا انسان متکبر جاهل، از راه هلاکت بازایستد و قدم در راه سعادت دنیا و آخرت گذارد. در همین راستا خداوند حکیم برای پیراستن وجود بندگان از تکبر و خودبرتربینی و ترکیه نفوس آنان، آداب و مناسک ویژه‌ای را تشریح نموده تا با انجام به‌موقع و درست آن‌ها، تا حد زیادی افراد را از افتادن در دام ابلیس و ارتکاب رذائل اخلاقی از جمله تکبر و استکبار بازمی‌دارد. حضرت امیر(ع) در این مورد می‌فرماید: **وَ عَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَ الزَّكَوَاتِ وَ مُجَاهَدَةِ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَقْرُوضَاتِ تَسْكِينًا لِأَطْرَافِهِمْ وَ تَخَشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ وَ تَذَلِيلًا لِنَفْسِهِمْ وَ تَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ وَ إِذْهَابًا لِلخُلْيَاءِ عَنْهُمْ** (نهج البلاغه خطبه ۱۹۲) «خداوند بندگان مؤمن خود را با نمازها و زکات‌ها و مجاهدت روزه‌داری در روزهایی که واجب است حراست می‌کند. تا جسمشان آرامش یافته و در دیدگانشان خشوع آشکار شود و در جان‌هایشان فروتنی پدید آید. و آتش شهوت در دل‌هایشان فروکش کند و کبر و نخوت از آنان دور شود.» حضرت(ع) و جوب ایمان از جانب خدا را عامل پاک شدن افراد از شرک و نماز را برای پیراستن آنان از کبر برمی‌شمارد: **فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشُّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبَرِ** (نهج البلاغه

حکمت (۲۵۲) بنا بر آنچه گذشت، ابتلائات و تکالیف شاقی که از جانب خدا برای بندگان مقرر می‌شود؛ عمدتاً موجب بیداری، رشد و تصفیه وجود آنان از رذائل اخلاقی همچون کبر و عجب و استکبار می‌شود و آنان را در مسیر هدایت و صراط مستقیم قرار می‌دهد. اگر فرد یا جامعه‌ای از این فرصت‌ها برای برطرف کردن آسیب‌های خود بهره نگیرد و همچنان بر طبل استکبار و گردنکشی بکوبد هلاکت قطعی دنیا و آخرت در انتظار آنان خواهد بود.

نتیجه

ابتلا به خوی استکباری در حاکمان و متولیان امور و نیز آحاد مردم، از بدترین بیماری‌های اخلاقی است که آثار ویرانگر و جبران ناپذیری را بر مناسبات اجتماعی در همه‌ی سطوح به‌جا می‌گذارد. پیشینه‌ی تاریخی این بیماری، از بدو خلقت انسان آغاز شده و در امتداد تاریخ پرفراز و نشیب زندگی بشر همراه او بوده و هنوز هم ادامه دارد. علاوه بر عمق تاریخی، گستره و فراگیری این بیماری در اقشار مختلف، از فرمانروایان و زمامداران بزرگ و کوچک گرفته تا اقشار میانی و گروه‌های کوچک اجتماعی و حتی آحاد افراد جامعه فارغ از هر عنوان و قشری را در بر گرفته و هیچ‌کس از شمول آن خارج نیست. برای کاستن از آسیب‌های این پدیده‌ی شوم بر افراد و جامعه و محدود کردن دامنه و عمق اثرگذاری آن، اولین قدم آموزش فضائل و رذائل اخلاقی به افراد جامعه و زمامداران امور است. دومین قدم، معرفی الگوها و اسوه‌های عملی تواضع به مردم برای تأسی به آنان است و سومین قدم، تبیین آثار مخرب خوی استکباری و حاکمیت مستکبران بر افراد و جامعه می‌باشد. امید می‌رود با تلاش‌های متولیان امور آموزشی و فرهنگی جوامع و همّت همه دست اندرکاران و همراهی عامه مردم، با استمداد از فضل و عنایت الهی بتوان بر این معضل اجتماعی فایق آمد و جامعه‌ای عاری از مناسبات مستکبرانه برای مردم فراهم شود.

منابع

۱. القرآن الکریم، آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۴)، ترجمه قرآن کریم، تهران، انتشارات سروش، چاپ چهارم.
۲. نرم افزار جامع التفاسیر ۳، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۳. نرم افزار دانشنامه علوی، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۴. ابن عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰ق)، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، چاپ اول.

۵. آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۹ش)، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم.
۶. حقیقی، مصطفی (۱۳۸۸ش)، [مقاله روانشناسی اجتماعی استکبار]، *پرتال جامع علوم و معارف قرآن*، ص ۲.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، نشر دارالقلم، چاپ دوم.
۸. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ سوم.
۹. سیوطی، عبدالرحمن (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ سوم.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴ش)، *ترجمه تفسیر المیزان*، موسوی همدانی. قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهاردهم.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۴ش)، *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، بیستونی، محمد، تهران، نشر فراهانی، چاپ دوم.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۲۰۹ش)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول.
۱۳. فخر رازی، محمد (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۸ق)، *کتاب العین*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۵. قطب، سید (۱۴۲۵ق)، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق، چاپ هفدهم.
۱۶. قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳ش)، *تفسیر القمی*، قم، دار الکتاب، چاپ سوم.
۱۷. کاشانی، فتح الله (۱۳۵۱ش)، *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ سوم.
۱۸. نراقی، محمد مهدی (۱۳۸۸ش)، *ترجمه جامع السعادات*، فیضی، کریم، قم، نشر قائم آل محمد، جلد دوم.
۱۹. نراقی، ملا احمد (۱۳۴۸ش)، *معراج السعاده*، تهران، حوزه علمیه اسلامی، چاپ دوم.